

عاشورا

پیامد تغییر ارزش‌ها

چرا ۵۰ سال بعد از رحلت پیامبر اکرم ^{صلی‌الله علیه و آله} واقعه عاشورا اتفاق افتاد؟

• پرس‌وجو

نیشتر پیش روی در تلاش است تا با نگاهی جامعه شناختی، به این پرسش پاسخ دهد که چه اتفاقی در جامعه نبوی رخ داد که روزی مردم هنگام وضو ساختن پیامبرمکرم اسلام ^{صلی‌الله علیه و آله} پروانه‌وار گرد حضرتش حلقه می‌زدند و برای تبرک جستن به قطرات آب وضوی آن وجود نازنین، گوی سبقت از هم می ربودند؛ اما روز دیگر گردهم آمدند تا میوه باغ نبوّت را در گودال غربت، تنها و بی‌معین با تیغ کین سربریده، دامن عفت را به آتش کشند و خاندان عصمت ^{علیهم‌السلام} را به اسارت برند و بر این همه بیدادگری پای کوبند و جشن پیروزی گیرند؟

• **نقطه آغازین**

جامع در طول تاریخ و طی زندگی اجتماعی خود، همواره شاهد تغییر و تحوّلاتی بوده‌اند. آنچه در این دگرگونی‌ها، مهم و قابل ملاحظه است، جهت و سمت و سوی آن است؛ آیا سیر صعودی داشته و به‌تعبیر برخی از جامعه‌شناسان، تکا ملی‌اند یا نزولی؟ مطمئناً تغییریاتی که در جهت رشد و تکامل بشر صورت می‌گیرد، نه‌تنها نکوهیده نیستند؛ بلکه پسندیده و مورد استقبال کمال‌جویان قرار خواهند گرفت.

بدون تردید، جامعه نبوی به‌عنوان یک جامعه نیز، شاهد تغییر و تحوّلاتی بوده است؛ اما آنچه باعث حساسیت متفکران و متدّینان شده، سمت و سوی این تغییرات است. براساس شواهد تاریخی، این تحوّل و تغییر پس از رحلت رسول‌گِران‌قدر اسلام ^{صلی‌الله علیه و آله}، سیری نزولی داشته است. جامعه‌ای که با عنایت خداوند و همت محمدی و غیرت علوی و همراهی مهاجر و انصار، بر پایه ارزش‌های معنوی شکل گرفت، چندی پس از رحلت جان‌گذار بنیان‌گذارش راه سقوط پیشه کرد و ارزش‌های عصر جاهلیت جای گزین ارزش‌های ناب محمدی گزید. در این زمینه، آنچه بایسته پژوهش است، بررسی سازوکارهای این تغییر است تا معلوم شود که چگونه و چه عاملی در این تغییرات نقش اساسی داشته‌اند.

هسته اصلی هر جامعه را فرهنگ آن جامعه تشکیل می‌دهد و به‌تعبیر جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی، فرهنگ به‌منایه هواست که هیچ جامعه‌ای بدون آن شکل نخواهد گرفت. بدین روی، نقطه آغازین تغییر در جامعه را باید تغییر در فرهنگ آن دانست و اگر گروهی بخواهند، جامعه‌ای را به دل‌خواه خود تغییر دهند، نقطه شروع آن را در فرهنگ و به‌خصوص ارزش‌ها و اندیشه‌های آن، قرار می‌دهند؛ چه اینکه فرهنگ عبارت است از: «مجموعه‌ای از اعتقادات، آداب و رسوم، اندیشه‌ها و ارزش‌ها... که افراد به‌عنوان اعضای گروه یا جامعه آن‌ها را کسب کرده و یا پدید آورده اند.»^۱

بر این اساس، تغییر در ارزش‌ها و اندیشه‌ها تغییر در سایر بخش‌های فرهنگ را در پی

ادامه از بالا

چه خوب سروده است مهیار دیلمی:

فیوم السقیفة یالین النبی وغصب ابیک علی حقّه
وأمک حتنن آن تفتلا^۲

طُرقِ یومک فی کربلا وائمک حتنن آن تفتلا
وائمک حتنن آن تفتلا^۳

ای فرزند مصطفی! این سقیفه بود که راه کربلایت را هموار کرد و آنگاه که حق پدرت علی ^{علیه‌السلام} و مادرت [فاطمه ^{علیها‌السلام}] را غصب کردند، کشته شدنت خوب جلوه کرد.

به هر تقدیر، سقیفه عامل اصلی پدیدارشدن حادثه خون بار کربلاست، که خود پیامد تغییر در ارزش‌های جامعه نبوی بود؛ چه اینکه منشأ دگرگونی‌های ارزشی، ماجرای سقیفه بود؛ در آنجا بود که عنان حکومت به دست افراد نالایق افتاد و آنان با بهره‌گیری از این ساز و کار بر جامعه مسلط گشتند و هرآنچه توانستند، کردند و جامعه را به سویی کشانددند که خود خواستند، به‌نجوی که در جامعه‌ای که در آن آب وضوی پیامبر مکرم ^{صلی‌الله علیه و آله}، سرمه چشم مردم بود، پس از پنج دهه، کشتن فرزند دل‌بندش را نه‌تنها مذموم ندانستند که حتی پس از کشته شدن مظلوم کربلا، به‌شکرانه این پیروزی، در کوفه مسجد بنا نهادند.

پیش از آنکه به سازوکار تغییر در ارزش‌ها که نقطه آغاز آن ماجرای سقیفه بود، پرداخته شود، لازم است، به زمینه اجتماعی پذیرش سقیفه اشاره شود:

• **زمینه اجتماعی پذیرش سقیفه**

چرا مردمی که چندماه پیش از رحلت نبی مکرم ^{صلی‌الله علیه و آله} در حجة‌الوداع، قضیه غدیرخم را به عیان دیدند و شنیدند که رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} فرمود: «من کنت مولاهُ فهذا علیّ مولاهُ» و باز هم به چشم خود دیدند که عمر و ابوبکر جزء نخستین کسانی بودند که به خلیفه خدا و رسولش گفتند: «بیخ بیخ لک یا اب‌الحسن! لقد اصحبت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنة»، با این همه، پس از رحلت رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} تن به ماجرای سقیفه دادند؟

در پاسخ به این پرسش، مباحث زیادی مطرح شده است؛ اما در این نیشتر برآنیم که زمینه اجتماعی آن را مطرح نظر قرار دهیم. برای این منظور، باید به وضعیت اجتماعی جامعه حجاز توجه کرد: بیشتر مردم مدینه پس از هجرت پیامبراکرم ^{صلی‌الله علیه و آله} به آن شهر، مسلمان شدند؛ مردم مکه نیز در سال هشتم هجری، آنگاه که مکه به دست پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} و یارانش فتح گردید، اسلام آوردند. بنابراین، بقایایی از ستّ‌های جاهلی وجود داشت که حتی در زمان حیات رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} کاملاً از بین نرفته بود؛ از جمله این ستّ‌ها می‌توان به «مشروعیت مبتنی بر اقتدار ستّی» اشاره کرد. در این مشروعیت، پایگاه اجتماعی «سن» اهمیت خاصی داشت؛ چنان‌که توانسته بود، ساختار منش اجتماعی ثابت و مقاومی را بر رفتارهای اجتماعی جامعه مسلط گرداند و این واقعیت را در قضیه فرماندهی اسامه، به‌خوبی می‌توان دید.

ابا، جوانی کم‌سن‌وسال که گویا هنوز محاسن کاملی

نداشت، وقتی به فرمان رسول‌الله ^{صلی‌الله علیه و آله} فرمانده سپاه شد، برخی از افراد سپاه در برابر این فرمان عصیان کرده، ایراد آوردند که چرا با وجود افراد مستتر، پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} اسامه را انتخاب نموده‌است؟^۹ این ایرادها موجب تأخیردر حرکت سپاه اسلام از لشکرگاه «جرف» گردید و پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} در انشای بیماری آگاه شدند که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی‌هایی می‌شود و گروهی به فرمان‌دهی اسامه طعن می‌زنند. از این موضوع سخت خشمگین گردیدند و درحالی‌که حوله‌ای بر دوش انداخته و دستمالی بر سر بسته بودند، آهنگ مسجد کردند تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگویند و آنان را از خطر این تخلف بیم دهند. با آن تب شدید بالای منبر قرار گرفتند و پس از حمد و سپاس فرمودند: «هان ای مردم! من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شماها گران آمده و زبان به انتقادگشوده‌اید...» حتی پیامبر اکرم ^{صلی‌الله علیه و آله} به کسانی که می‌خواستند از سپاه او جدا شوند و در مدینه بمانند، لعنت فرستادند.^{۱۰} شهرستانی در ملل و نحل نوشته است که برخی از صحابه از فرمان رسول‌الله ^{صلی‌الله علیه و آله} سرباز زدند و در مدینه ماندند. از جمله این صحابه عمر و ابوبکر بودند که به‌بهانه-هایی از قبیل اداره امور جاری از پیوستن به اسامه اجتناب کردند و امر مولای جهانیان را زیر پای گذاردند.^{۱۱}

برخی نیز بر این باورند که ترش عاملی بود که موجب تن دادن به ماجرای سقیفه گردید. بلادری در کتاب انساب الاشراف می‌گوید: انصار تن به جریان سقیفه دادند و سکوت کردند؛ چون می‌ترسیدند؛ ترس از حاکمیت قریش و انتقام کشته‌های «بدر» داشتند؛ چنانچه حباب‌بن منذر گفت: «ما ترس از آن داریم که کسانی از شما بر سر کار آیند که ما پدران و برادران آنها را در جنگ کشته‌ایم؛ ترس از آنکه این افراد از ما انتقام گیرند.»^{۱۲} جاحظ نیز عامل ترس را مؤثر می‌داند و می‌نویسد: ترس هریک از اوس و خزرج از حاکمیت یکدیگر و بازگشت کینه‌های گذشته بود که انصار را وادار به قبول جریان سقیفه کرد؛ چنانکه ابوبکر در سقیفه به آنها گفت: «اگر از میان شما انصار، هریک از اوس و خزرج خلافت را بگیرد، به‌خاطر مسائل جاهلیت باهم جنگ خواهید کرد.»^{۱۳} البته نقش منافقان را که از قبل از رحلت پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} در جهت تضعیف اسلام و پیامبر تلاش می‌کردند، نباید نادیده گرفت. علاّمه طباطبائی ^{رحمته‌الله علیه} در این باره می‌نویسد: «چگونه ممکن است، حرکت منافقین بارحلت پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} منقطع شده باشد و هیچ‌گونه ضدیت و دسیسه بر ضد دین نداشته باشند؟! بنابراین، یا منافقان بعد از رحلت پیامبر متأثر شدند و در اثر تأثر مخلصانه ایمان آوردند؛ یا آنان با مسؤولین حکومت اسلامی قبل یا پس از رحلت آن‌حضرت توافق سزی داشتند که کسی مزاحم آنان نشود و امنیت داشته باشند و یا یک مصالحه اتفاقی بین آنان و مسلمانان رخ داده بود و همه در یک مسیر قرار گرفته‌اند؛ لذا، دگربری‌ها از بین رفته است.»^{۱۴}

نداشت، وقتی به فرمان رسول‌الله ^{صلی‌الله علیه و آله} فرمانده سپاه شد، برخی از افراد سپاه در برابر این فرمان عصیان کرده، ایراد آوردند که چرا با وجود افراد مستتر، پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} اسامه را انتخاب نموده‌است؟^۹ این ایرادها موجب تأخیردر حرکت سپاه اسلام از لشکرگاه «جرف» گردید و پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} در انشای بیماری آگاه شدند که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی‌هایی می‌شود و گروهی به فرمان‌دهی اسامه طعن می‌زنند. از این موضوع سخت خشمگین گردیدند و درحالی‌که حوله‌ای بر دوش انداخته و دستمالی بر سر بسته بودند، آهنگ مسجد کردند تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگویند و آنان را از خطر این تخلف بیم دهند. با آن تب شدید بالای منبر قرار گرفتند و پس از حمد و سپاس فرمودند: «هان ای مردم! من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شماها گران آمده و زبان به انتقادگشوده‌اید...» حتی پیامبر اکرم ^{صلی‌الله علیه و آله} به کسانی که می‌خواستند از سپاه او جدا شوند و در مدینه بمانند، لعنت فرستادند.^{۱۰} شهرستانی در ملل و نحل نوشته است که برخی از صحابه از فرمان رسول‌الله ^{صلی‌الله علیه و آله} سرباز زدند و در مدینه ماندند. از جمله این صحابه عمر و ابوبکر بودند که به‌بهانه-هایی از قبیل اداره امور جاری از پیوستن به اسامه اجتناب کردند و امر مولای جهانیان را زیر پای گذاردند.^{۱۱}



• **داستان سقیفه**

در این که سقیفه به چه صورت و چگونه برگزار گردید، ابن‌هشام در سیره نبویه می‌نویسد: «پس از رحلت رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} مردم چند دسته شدند: گروهی از انصار، خود را به سعدبن عبادۀ رسانده و در سقیفه بنی‌ساعده اجتماع کردند. علی‌بن ابی‌طالب ^{علیه‌السلام} و زبیر و طلحه نیز به خانه فاطمه ^{علیها‌السلام} رفتند، مابقی مهاجرین با اسیدبن حضیر و قبيله بنی عبدالاشهل به نزد ابوبکر رفتند و در این حال، شخصی به نزد ابوبکر و عمر آمد و گفت: گروه انصار به نزد سعدبن عبادۀ رفته و در سقیفه بنی‌ساعده اجتماع کرده‌اند و اگر شما خواهان خلافت هستید، پیش از آنکه کارشان سر بگیرد، خود را به آنها برسانید. در آن حال، جنازه رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} همچنان در اتاق روی زمین بود و خاندانش در را بسته بودند. عمر گوید: من به ابی‌بکر گفتم: برخیز تا به نزد برادران انصار خود برویم و ببینیم چه می‌کنند.»^{۱۵}

در کتاب تاریخ یعقوبی آمده است: «روز وفات رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} انصار در سقیفه بنی‌ساعده فراهم شدند... پس سعدبن عبادۀ خبرچی را نشانیده، دستمالی به سر او بسته، مسندی برای او دوتا کردند. خبر به ابوبکر و عمر و مهاجران رسید، پس با شتاب آمدند و مردم را از پیرامون سعد برانددند و ابوبکر و عمربن خطاب و ابوعبیده‌بن جراح پیش آمدند و گفتند: ای گروه انصار! پیامبر خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} از ماست. پس به جانشینی او سزاوارتریم و انصار گفتند: از ما امیری و از شما امیری. پس ابوبکر گفت: امیران از ما وزیران از شماست. آنگاه ثابت‌بن قیس‌بن شماس که خطیب انصار بود، بپا خاست و سخن گفت و برتری آنان را یادآوری کرد. پس ابوبکر گفت: شما را از بزرگوارى دور نمی‌داریم و آنچه از برتری یادآور شدید، راستی که شما اهل آن هستید؛ لیکن قریش از شما به محمد سزاوارترند و این

عمربن خطاب است که پیامبر خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} گفته است: خدا! دین را به او سریلند گردان و این ابوعبیده‌بن جراح است که پیامبر خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} گفته است: امین ل. ب امیر این اامت است. پس با هر کدام از این دو خواهید، بیعت کنید. آن دو زیر بار نرفتند و گفتند: به خدا قسم! با اینکه تو همسفر پیامبر خدا و دوم دوتایی، ما بر تو پیشی نخواهیم گرفت. پس ابوعبیده دست به دست ابوبکر زد و عمر دومی بود؛ سپس هرکه از قریش همراه او بود، بیعت کرد و آنگاه ابوعبیده فریاد کرد: ای گروه انصار! شما نخستین یاوران بودید. پس نخستین کس نباشید که تغییر و تبدیل دهد.»^{۱۶}

به این صورت، خلافت را از مسیر خود منحرف کردند و حکومت را به دست فردی سپردند که تنها امتیازش همسفر بودن با رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} بود و شخصیتی را که در فضیلت و برتری ماندنی نداشت و تا امروز هم، بمانند او را عالم به خود ندیده است، به‌بهانه جوانی در خانه نشاندند و در آن خانه را به آتش کشیدند و یادگار رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} را در پشت آن در مجروح کردند و فرزند شش‌ماه‌اش را به جرم بی‌گناهی کشتند و این، آغاز حرکت اصحاب سقیفه در راستای تغییر ارزش‌های ناب محمدی بود.

• **آغاز دگرگونی ارزش‌ها**

اصحاب سقیفه خوب می‌دانستند که اگر ارزش‌های الهی و فرهنگ ناب محمدی به سرداری اهل‌بیت رسول‌الله ^{صلی‌الله علیه و آله} در جامعه نبوی جاری و ساری باشد، حاکمیت آنان متزلزل و ناپایدار خواهد بود؛ از این‌رو، چاره را در انحراف جامعه و دوری آنان از عزتِ پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} دیدند و در مقابل کلام نورانی پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} که فرمود: «اتّی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی اهل‌بیتی فانّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»،^{۱۷} نغمه «حسبنا کتاب‌الله» سر دادند تا بدین‌سان، اهل‌بیت را مهجور گردانند که پیامدش مهجوریت خود قرآن است؛ زیرا قرآن کلام صامت است و زبان ناطق اهل‌بیت ^{علیهم‌السلام} بازگشای رمز و راز کتاب‌الله و کلید فهم سخن خدا.

امام خمینی ^{رحمته‌الله علیه} نیز به این مهم اشاره کرده، می‌فرماید: «شاید جمله لن‌یفترقا حتی یردا علیّ الحوض، اشاره باشد بر اینکه بعد از وجود مقدّس رسول‌الله، هرچه بریکی از این دو گذشته است، بر دیگری نیز گذشته است و مهجوریت هر یک، مهجوریت دیگری است تا آنگاه که این دو مهجور بر رسول‌خدا در حوض وارد شوند.»^{۱۸}

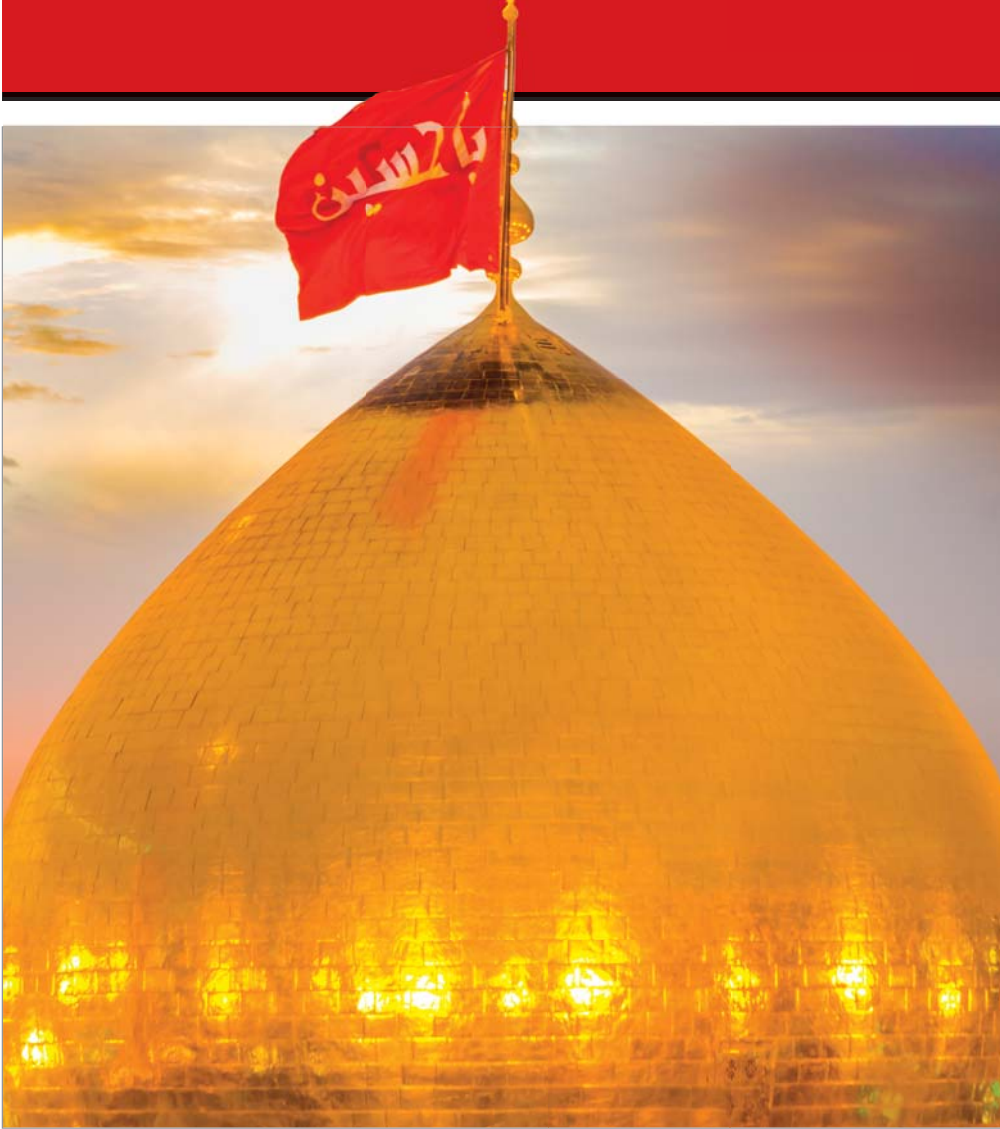
کنار گذاشتن علی ^{علیه‌السلام} و خانه‌نشین کردنش ضربه جبران‌ناپذیری بر پیکر جامعه نوینباد نبوی بود؛ زیرا مردم تازه‌مسلمان، شدیداً نیاز به تفسیر و تبیین معارف الهی داشتند، به‌خصوص مناطقی که پس از رحلت رسول‌خدا ^{صلی‌الله علیه و آله} در قلمروی حکومت اسلام قرار گرفتند؛ و این ضربه دو چندان گردید، آنگاه که دستور به منع نشر و کتابت کلام نبوی داده‌اند. به‌گفته مرحوم سید شریف‌الدین: «روایات دربارهٔ ممناعت خلیفه دوم از تدوین علم و جلوگیری از جمع‌آوری احادیث و اخبار، متواتر است و شیعه و سنی به‌طرق مختلف، نقل کرده‌اند، تا جایی که وی صحابه را از نوشتن احادیث پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} مطلقاً برحذر داشت. علاوه بر آن، بزرگان ایشان را در مدینه نگاه داشت تا احادیث

حاشیه

• **ویژه‌نامه عزاداری سرور و سالار شهیدان**

حضرت امام حسین ^{علیه‌السلام}

• **هفته‌نامه افق حوزه | دوشنبه ۲ مرداد ۱۴۰۲ | ۶ محرم الحرام ۱۴۴۵**



آن حضرت را در اطراف منتشر نسازند.»^{۱۶}

ابن‌سعد نیز در طبقات می‌نویسد: «در عصر عمربن خطاب، احادیث پیامبر ^{صلی‌الله علیه و آله} فراوان بود. او مردم را قسم داد، آنها را نزد او بیاورند. هنگامی که احادیث را پیش او آوردند، دستور سوزاندن آنها را صادر کرد.»^{۱۷}

باری، این ممانعت عمر زمینه تفسیریه‌رای قرآن و اجتهادات، بی‌اساس گشت و ارزش‌های ناب، جای خود را به کجی‌ها و انحرافات و تمایلات دنیاگرایان و راحت‌طلبان داد و این واقعیتی است که امام‌المتقین امیرالمؤمنین علی ^{علیه‌السلام} به‌هنگامه جنگ صفین می‌فرماید: «انّما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل من الزیغ والاهواج والشبهة والتأویل»^{۱۸} هم‌اکنون با بردارن اسلامی خویش به‌واسطه تمایلات نابه‌جا و کجی‌ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروامی جنگیم.

مسلمانممانعت از نشر و کتابت و ترویج احادیث رسول‌خدا و اهل‌بیت ^{علیهم‌السلام}، پیامدهای منفی زیادی در پی داشته که ناهنجاری‌های اجتماعی و انحرافات رفتاری از جمله آن است. انشاء‌الله در بخش دوم، به این مسأله اشاره خواهد شد.

حجت‌الاسلام والمسلمین شمس‌الله مریچی، رئیس دانشگاه باقرالعلوم ^{علیه‌السلام}

• **پی‌نوشت‌ها**

- جان. ب. تامپسون، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران، ۱۳۵۸، مؤسسه فرهنگ آینده-پروهان، ص ۱۵۲؛
- گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ج ۲م، ترجمه منصور وثوقی، نشرنی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵؛
- ملوین دفلور و دیگران، مبانی جامعه‌شناسی، اقتباس حمید خضر نجات، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳؛
- ابوالحسن تنهایی، جامعه‌شناسی تاریخی اسلام، نشر روزگار، ۱۳۷۸، ص ۲۶۲؛
- شهرستانی، ملل و نحل، ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، کتاب‌فروشی اقبال، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۹؛
- جعفر سیحانی، فروغ ابدیت، نشر دانش اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۷؛
- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، ص ۲۰؛
- شهرستانی، پیشین، ص ۲۹؛
- بارفزی، انساب الاشراف، تصحیح محمد حمیدالله، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ج ۱، ص ۵۸۲؛
- حسین عبدالحمّدی، زمینه‌های قیام امام حسین ^{علیه‌السلام}، به‌نقل از: جاحظ، التّبیان والتّنبیه، ج ۳، ص ۲۹۸، نشر منبع، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲؛
- سید محمدحسین طباطبائی،المیزان،مؤسسه اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ج ۱۹، ص ۲۹۰؛
- ابن‌هشام، السیره النبویه، ترجمه سیده‌هاشم رسولی، چاپ سوم، کتابخانه السلاویه، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۲۰؛
- احمدبن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۲۲؛
- سلیمان بن ابراهیم القندوزی، یبایع المودة لذوی‌القربی، تهران، اسوه، ۱۳۱۶ ق، ج ۱، ص ۱۰۶؛
- امام خمینی، وصیت‌نامه الهی سیاسی، انتشارات اسوه، ص ۲؛
- سید شرف‌الدین عاملی، الاجتهاد فی مقابل النص، بیروت، مؤسسه الاعملى للمطبوعات، ۱۶۴؛
- ابن‌سعد، طبقات، ج ۵، ص ۱۴۰؛
- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲.